

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل آیدنولوژیک

فرستنده : نیک محمد وصال

خبر

وادی حب را نخستین خطوه است
هیچ بر راه خبر نگشاده گوش
نه ز یارت شور پیغامی بدل
نه گذر در کوی مهر و کین ترا
کرده جهالت پنبه غفلت بگوش
عمر خود کردی بنادانی تلف
جنس حیوان یا که نوع آدمی
بر پیام دوست گوشه لازم است
صد درج از آدم نادان به است
با تن مجروح خارت میکشد
می نهد بار و نمی گردد خجل
نیستت این شیوه شرط آدمی
بار میکش دائم و رنجور باش
ترک نادانی و جهل خویش گیر
از سرورش غیب پیغام آمده
هاتف آرد در برت یا جبرئیل
هاتف و الهام بهر اولیا است
زین خبر گویا بود گوش تو کر
جمله را نبود گذرگاهی چو گوش
زین خبر ز آنرو نمی یابی خبر
هاتف و جبرئیل را هر دم نداست
پنبه غفلت که سد محرمی است
باشنو از هر گوشه آواز سرورش
جمله عالم جبرئیل و هاتفند
آفتاب حسن را تسبیح گوی
در محیط حسن بی اندوه و رنج
نیست جز اخبار حسن دلفریب
بین جهانی زین خبر اندر خروش
جوش میخواران و شکر شاکران

این خبر کز حسن اول جلوه است
ای فتاده بیخبر از گوش و هوش
نه ز وحیت نور الهامی بدل
نه خبر از حسن باتمکین ترا
بیخبر از وحی و الهام و سرورش
چون بهایم در پی آب و علف
کن تفکر آخر ای اعمادمی
آدمی رادرک و هوشی لازم است
ورنه حیوانی که مزدور ده است
زانکه آن بیچاره بارت میکشد
وین ز نادانی ترا هر دم بدل
نیستی حیوان تو آخر آدمی
گر نه ای آدم خمر مزدور باش
ورنه علم و دانشی در پیش گیر
گوش دل بگشا که الهام آمده
بین پیام دوست با وحی جلیل
وحی و جبرئیل از برای انبیاست
زین خبر عالم پرو تو بیخبر
جبرئیل و وحی و الهام و سرورش
چون ترا گوش است کرای بیخبر
ورنه عالم پر از این صوت و صداست
این کری دانی که در گوش تو چیست
پنبه بیرون کن دمی بگشای گوش
در بر آنان کز این سر واقفند
زده ها بین گشته در هر بام و کوی
قطره ها بین بیشتر تسبیح سنج
چه چه کبک و نوای عنادلیب
دیده آخر باز کن بگشای گوش
شور سرمستان و ذکر ذاکران

نالیه قمیری و افغان هزار
نغمه بر بربط نوای چنگ و عود
نعره ناقوس و فریاد جرس
طوف و خوف حاجیان گرد حرم
سوز و ساز عاشقان در صبحگاه
در مدارس درس و بحث کودکان
جد و جهد عالمان در اجتهاد
در نبوت گفتگوی انبیا
در کتب انجیل و تورات و زبور
نیست جز آوازی از اخبار حسن
گر از این آواز گوش تو کر است
زین بیان فرموده اندر مثنوی
«گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
من نخستین گوش خر بفروختم
ز آن سبب می‌آیدم هر دم بگوش
از سروشم گر بگوش آواز هاست
کودل و کو گوش تا آن رازها
رازها می‌جوشدم در دل و لی
رازها در پرده می‌گفتم کنون
از زبان اهل دل گر واقفی
خود سروش عالم غیب آمدی
تادهی از حسن روح افزا خیر
این خیر هست آتشی افروخته
این خیر یادآرد از عهد نخست
این خیر از حسن در آفاق زد
این خیر بحریست بی قعر و کنار
خیز و بر بند از شریعت فوطه‌ای
گوهر علمی بر آور از صدف
وانگهی در لجه تأیید حب
پس قدم بگذار در بازار حسن
نقد خود بفروش و کالائی بخر
وادی علم عیان ناکرده طی
از مقام حسن نشنیده خیر
این خیر چون آید از حسنت بگوش
جوش میلّت چون زند در سینه سر
تا سوی وادی کلیم نیکبخت
هیچ میلی در دلش نآورد شور
چون شنید آواز میلش زور کرد
تا اویس آوازه خاتم بگوش
چون شنید آوازه پیغمبر ریش
میلش آمد غایبانه چنگ زد
غایبانه گرچه غمها نوش کرد
این شرافت هیچ دانی از چه یافت

خنده گل گریه ابر بهار
لهجه مطرب در الحان و سرود
های و هوی کاروان از پیش و پس
ذوق و شوق راهبان دور صنم
آه و واه صوفیان در خانقاه
در مجالس پند و وعظ زیرکان
شد وید جاهدان اندر جهاد
در ولایت جستجوی اولیا
جمع قرآن در همه آیات نور
کان بود هاتف پی اظهار حسن
گوش آدم نیست آن گوش خرسنت
سامع آواز هاتف مولوی
کاین سخن رادر نیابد گوش خر»
گوش دیگر ز آدمی اندوختم
از در و دیوار آواز سروش
در دل از آواز هاسیم راز هاست
گسوم و بنمایمت آوازها
با که گویم نیست چون اهل دلی
پرده بگشادم برت ای ذوقفون
هم تو خود جبریلی و هم هاتفی
وحی و الهامات لاریب آمدی
عالمی را داغ سوزی بر جگر
این خبر جان جهانی سوخته
این خبر پیمانان پیمان تست
آتش حب در دل عشاق زد
لؤلؤ و مرجانش بیحدو شمار
خور در این دریای دانش غوطه‌ای
دامن نقدی ز فضل آور بکف
دامنی پر کن ز مروارید حب
بین متاع بیحد و اشمار حسن
از قماش حسن آلائمی بخر
در حقیقت کی توانی برد پی
کی شود میلّت بسویش راهبر
آتش میلّت زند در سینه جوش
بر جمال حسن بگشاید نظر
آن همه آواز نشنید از درخت
رب ارنی گونه بردش سوی طور
بردش اندر طور و محو نور کرد
نامدش میلی نیآوردش بجوش
یافت در آفاق صییت سروریش
درج گوهر از غمش بر سنگ زد
خرقه شه عاقبت بر دوش کرد
ز آن خبر کز شاه اول و هله یافت